از جهت انحلال رطوبات وارواح در وی بالغرض که
که مسخن و مرطب بود چنانکه خلط خارج بارد یابس
باشد و نیز در یک خروج آن حرارت و رطوبت بر بدن مستولی
گردد از جهت هیجان موجب حرارت بسبب زوال
ضد که برودت است و یبوست است ولازم افراط احتباس
بود شده و عفونت و سقوط شهوت و ثقل بدن
والله اعلم خاتمه رباعی این مختصر که با وفایده منشور
همه آفاق را چه خاص وچه عام یافت در سال ہشتصد
چل چار سمت ختم وصورت اتمام تم

بسم الله الرحمن الرحیم

دلایل النبض

الحمد لله النافع الحکیم العلام والصلوة علی زبدة
الاولیائی و انبیاء واد والکریم پوشیده نماند که این
سطری چند است از صناعت طب در احوال نبض بر حال بدن که جهت
طالبان این فن مرقوم شده و بدلایل النبض موسوم گشته
مثنوی دارم امید یو سغی کہ مدام فیض کثیر ازین چه
خاص چه عام خلق عالم شوند ازین محظوظ ما نیز از آفت
زمان محفوظ نبض بر کت آیینه است از اوعیه ارواح
مرکب از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح و اخراج

فضلات

فضلات او و اجناس ادله نبض یعنی چیزهائی که نبض میشود
ازینها دلالت میکند بر حال بدن ده است جنس اول ماخوذ است
از مقدار انبساط و اقسامش نه است از برای آنکه اقطار آن سه است
طول و عرض و عمق و نبض و هر یک ازینها یا زاید است یا ناقص
یا معتدل و از ضرب سه در سه نه حاصل میشود آن نه نسبت
طویل قصیر معتدل بینهما عریض ضیق معتدل بینهما مشرف منخفض
معتدل بینهما طویل آنست که احساس کرده شود اجزاء او را در
طول اکثر از مقیس علیه که نبض صحیح است لذالک النبض و سببش
کثرت حرارت است و قصیر آنکه احساس کرده شود اجزائی
او را در طول اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارت است
معتدل آنکه احساس کرده شود اجزائی او را در طول مساوی
مقیس علیه و سببش توسط حال بینهماست و عریض آنست که احساس
کرده شود اجزائی او در عرض اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت است

وضيق آنكه احساس كرده شود اجزاى او را در عرض اقل
از مقيس عليه و سببش قلت رطوبت است ومعتدل آنكه احساس
كرده شود اجزاى او را در عرض مساوى مقيس عليه و سببش توسط
حال هر دو است ومشرف آنست كه احساس كرده شود اجزاى
او را در ارتفاع اكثر از مقيس عليه و سببش كثرت حرارت است
ومنخفض آنكه احساس كرده شود اجزاى او را در ارتفاع اقل از مقيس
عليه و سببش قلت حرارت است ومعتدل آنكه احساس
كرده شود اجزاى او در ارتفاع مساوى مقيس عليه و سببش توسط
حال هر دو است واقسام تسعه مذكوره باعتبار مقدار ابسط
بسايط است هرگاه كه تركيب كرده شود هر يك از تركيب
ثنائى و ثلاثى بيست و هفت قسم ميگردد و قيد تركيب
ثنائى و ثلاثى جهة احتمال تركيب رباعى وما فوق آن براى آنكه
چهار قسم از اقسام تسعه جمع نميشود مگر آنكه دو قسم از [illegible]

بالذ

باشند و اجتماع قسمین در قطر واحد محال است چه اعتدال در هر
قسم مع زیاده و نقصان و همچنین زیاده و نقصان در هر قسم
ممتنع الاجتماعست وضابطه در ثنائی آنست که گرفته شود سه قسمی
که در قطر طول است پس حاصل شود نه قسم بعد از آن ترکیب کرده شود
باسه قسمی که در قطر سمک [بلندی] است پس حاصل شود نه قسم دیگر
بعد از آن گرفته شود سه قسمی که در قطر عرض است و ترکیب
کرده شود با سه قسمی که در قطر سمک [بلندی] است پس حاصل شود نه قسم دیگر
دیگر مجموع بیست و هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصویر
کرده شده بعون الله

در ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر عرض است

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

وضابطه در ثلاثی آنست که دایم حفظ کرده شود وقسم پس اعتبار کرده شود وقسم ثالث یکی از سه وجه چنانچه گرفته شود طویل یعنی از قطر طولی وعریض از قطر عرضی حاصل کرده شود طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود ثلاث از برای آنکه طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض یا معتدل وقس علیه الباقی پس حاصل کرده شود بیست وهفت قسم چنانچه درین جدول نموده شد

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر منخفض ضیق	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل
معتدل عریض مشرف	معتدل عریض منخفض	معتدل عریض معتدل	معتدل ضیق مشرف	معتدل ضیق منخفض	معتدل ضیق معتدل	معتدل معتدل مشرف	معتدل معتدل منخفض	معتدل معتدل معتدل

جنس دوم

جنس دویم ماخوذ است از کیفیت قرع نبض و منقسم میشود بقوی
وضعیف و معتدل قوی آنست که قرع کند لحم انامل را اکثر از مقیس
علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است وضعیف آنکه قرع
کند لحم انامل را اقل از مقیس علیه و سبب آن ضعف قوة حیوانیه
ومعتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سبب آن توسط حال ایشان است
جنس سیوم ماخوذ است از زمان حرکت و منقسم میشود بسریع
وبطی و معتدل سریع آنست که تمام کند حرکت را در زمان اقصر
از مقیس علیه و سبب آن کثرت حاجت روح به نسیم است
وبطی آنست که تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس
علیه و سببش قلت حاجت است بآن و معتدل آنست که
مساوی مقیس علیه باشد و سبب آن توسط حال ایشان است
جنس چهارم ماخوذ است از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر
و متفاوت و معتدل متواتر آنست که زمان سکونش اقصر

اقصر بود و از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف قوت

بود و بعضی ضعف قوت حیوانیه و متفاوت انکه زمان سکونش

اطول بود و از زمان سکون مقیس علیه و سبب آن شدت قوة

حیوانیه بود و معتدل انکه مساوی مقیس علیه باشد و سبب آن

توسط حال نهایت جنس پنجم ماخوذ است از قوام عرق و منقسم

میشود بصلب و لین و معتدل صلب آنست که صلابتش اکثر

از صلابت مقیس علیه باشد و سبب آن کثرت یبوست است و لین

انکه صلابتش اقل از صلابت مقیس علیه باشد و سبب آن قلت

یبوست است و معتدل انکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط

حال نهایت جنس ششم ماخوذ است از کیفیت جسم عرق و منقسم میشود

بحار و بارد و معتدل حار آنست که جسم عرق احر باشد از مقیس علیه

و سببش کثرت حرارت است و بارد انکه ابرد باشد از مقیس علیه

و سببش قلت حرارت است و معتدل انکه مساوی مقیس علیه بود

ستبرش توسط حال نهما است جنس هفتم ماخوذ است از رطوبت
ما فی العرق و منقسم میشود به ممتلی و خالی و معتدل ممتلی آنست که
احساس کرده شود در و رطوبت فوق مقیس علیه و ستبرش کثرة
رطوبت است و خالی انکه احساس کرده شود رطوبت در او و دران
مقیس علیه و ستبرش قلت رطوبت است و معتدل انکه مساوی
مقیس علیه باشد و ستبرش توسط حال نهما است جنس هشتم ماخوذ است
از استوا و اختلاف در احوال نبض و مراد باحوال نبض اعظم و
صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت
و لین است و عرق نابض موصوف باستوا و اختلاف در احوال
مذکوره بیکی از سه چیز است اول مجموع نبضات یعنی ثلاث
نبضات مثلا یا متشابه است در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در
بعض متخالف در بعضی دیگر پس اگر متشابه بود در احوال مذکوره مستوی
علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه

باشند در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در جزیی که
دوم حاصل شده متشابه در دو و مختلف در جزیی که حاصل نشده
اجزاء متصله واحده یعنی جزءها که واقع شود از دو در تحت اصابع اربعه
یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی
متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره مستوی علی
الاطلاق گویند و اگر متخالف باشند مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه
باشند در بعضی متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در جزیی که حاصل
سوم شده متشابه در دو و مختلف در جزیی که حاصل نشده
اجزاء یک جزء واحد است از متصله واحده یعنی اول جزیی که واقع شود
در تحت اصبع واحده و اوسط جزیی که واقع شود در تحت اصبع
واحده و آخر جزیی که واقع شود در تحت اصبع واحده یا متشابه بود در
احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی متخالف در بعضی دیگر
اگر متشابه بود در احوال مذکوره مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف

باشند

باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی مخالف در بعض
دیگر مستوی گویند و جزئی که حاصل شده تشابه در دو مختلف در
جزئی که حاصل نشده و سبب مستوی حسن حال بدن است و سبب
مختلف شده ضعف یا ثقل ماده خبیث شد ماخوذ است از انتظام
در اختلاف و عدم انتظام در دو منقسم میشود بمختلف منتظم و
غیر منتظم مختلف منتظم آنست که حفظ کند یک دور یا دو دور یا
بیشتر را و تغیر نکرده و مثال جزئی که حفظ کند دور واحد را آنست
که سرعت مثلا در یک نبضه مقداری معین باشد و در نبضه دیگر مثل
و ثلث آن مقدار و استمرار یابد برین و مثال جزئی که حفظ
کند دو دور را آنست که سرعت در نبضه اول مقداری معین بود
و در دوم مثل نصف آن و در سیوم مثل و ثلث مقدار اولی و برین
استمرار یابد و سبب این قسم ضعف سبب اختلاف است
از آنکه اگر سبب قوی بودی احداث تفاوت و تواتر

کروهی و باقی نماندی بر حالت واحده و مختلف نغمه منتظم است

که حفظ نکنند و درین او سببش قوت سبب اختلاف است و این

جنس داخل است در تحت مختلف و ازین جهة واجبست که

استیناس باشد زنده جنس ایم با خود است از وزن که عبارتست

از متقابل احد الشئین به یکدیگر جهة شناختن نسبتی که تمامست

بدانکه هر فردی را از افراد انسان در حالت صحت نبضی است که

انرا وزنی معین است پس اگر آن وزن حاصل باشد جید

الوزن گویند و سببش جری اسباب نبض بر مجرای طبیعی است

و اگر حاصل نباشد ردی الوزن گویند و ردی الوزن منقسم میشود

بر قسم مجاوز الوزن و مباین الوزن و خارج عن الوزن

مجاوز الوزن آنست که مشابه باشد وزن سنی را که تلی اوست چون

صبی که او را وزن شباب بود و مباین الوزن انکه مشابه بود سنی را

که تالی آن نباشد چون صبی که او را وزن شیخ باشد و خارج عن

الوزن

الوزن آنکه مشابه نباشد وزن سپس را چون صبی که او را وزن
مسنی نباشد و این قسم ردائت داشت است از برای آنکه
دلالت میکنند است بر تغیر عظیم در مزاج و ضد نوع است از
حرکات نبض که مخصوص اند با سنانی که رقیم نسبت میباید عظیم
صغیر منشاری موجی دودی نملی ذنب الفار متفرق ذو الفترة
الواقع فی الوسط عظیم نبضی را گویند که زائد باشد در اقطار ثلاثه
و سببش کثرت حرارت است و رطوبت و مطاوعت آلت
و صغیر نبضی را که ناقص باشد و سببش قلت حرارت و رطوبت
و نقصان مطاوعت آلت است و منشاری نبضی را گویند سریع و متواتر
و صلب مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تأخر و صلابت
و لین بود و معنی هر یک از سرعت و تواتر و صلابت دانسته شد
اما معنی اختلاف در شهوق و غور آنست که بعضی از اجزای
عرق مرتفع شود و بعضی منخفض و اختلاف در تقدم و تأخر

انکه حرکت کند جزوی از عرق قبل از وقت یا بعد از وقت

یا ~~تنفس~~ دوم صلابت و لین انکه بعضی از اجزای

عرق صلب و بعضی لین گردد و سبب اختلاف دو چیز است

اول اختلاف مصبوب در جرم عرق از اخلاط چون دم

و صفرا و بلغم و سودا و عفونت دخیل است و نضج چه عفونت

موجب لین و کمال امتلاست و عدم عفونت موجب اضداد

اینها و نضج نیز موجب این امور است فی الجمله موجب اضداد اینها

دوم ورم اعضا عصبانیه است که موجب صلابت بعضی از اجزای

عرق دون بعضی است و اختلاف در صلابت و لین موجب

اختلاف در شهوق و خفوت و این همچنانست که اصحاب ذات

الجنب را بود از برای انکه محیط است بشریان دو غشا یکی از

خارج و دیگری از داخل و آغشته و منتسجه از لیف عصبی و لیف

رباطی لیس از این اعصاب منجذب نشود جزئی که متصل باعصاب

موج

موضع ورم بسبب زیادتی ورم در حجم عضو و جزئی که متصل است
بآن اعصاب مجروح منجذب میشود پس ممتد میگردد بعضی از اجزاء
شریان دون بعضی پس جزئی که ممتد میگردد و صلابت میگیرد و جزئی که
ممتد نمیگردد لین میشود و موجی نبضی را گویند که سریع و متواتر و لین و
مختلف الاجزاء در شهوق و غور و تقدم و تأخر باشد و سببش بتدریج
ضعف قوت است تا غایتی که استطاعت آن ندارد که بسط
دهد عرق نابض را دفعة واحدة بلکه بسط دهد شیئا بعد شیء
و گاه باشد که سببش لین عرق بود و دودی نبضی را گویند که مشابه
موجی باشد الا آنکه صغیر بود بخلاف موجی و سببش ضعف زاید
بر موجی است و نملی نبضی را گویند که مشابه باشد موجی را لیکن اصغر شد
بود از دودی و متواتر و ضعف و سببش زیادتی ضعف بود در حرکت
که در دودی است و ذنب الفار نبضی را گویند که اخذ کنند تدریجا
از مقداری بسوی اعظم یا اصغر و پس رجوع کنند بسوی مقدار

اول وگاه باشد که منقطع شود قبل از وصول بمقدار اول واین قسم

رویست وقتی که اخذ کند از زیاده بسوی نقصان از برای آنکه

دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما وقتی که اخذ کند از نقصان

بسوی زیادتی ردی نیست بلکه جید است از برای آنکه دلالت

میکند بر قوت طبیعت وقسم اول که آخذ است از نقصان بسوی

زیادتی مشابه ذنب الفار است اگر گردانیده شود مبدء

طرف دقیق برین صورت وقسم ثانی که آخذ است از زیاده

بسوی نقصان هم مشابه ذنب الفار است اگر گردانیده شود مبدء

طرف غلیظ بدین هیات مثال تدرج در اختلاف آنست که

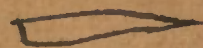
ماتحت اصبع اولی مثلا بر حدی باشد از اعظم وماتحت ثانیه انقص از

وماتحت ثالثه انقص از ماتحت ثانیه وماتحت رابعه انقص از ما

تحت ثالثه یا باشد بر عکس این چنانکه مثلا ماتحت اصبع اولی

بر جائی باشد از صغر وماتحت ثانیه اعظم از و وماتحت ثالثه

اعظم







بر حدی

اعظم از ما تحت ثانیه و ما تحت رابعه اعظم از ما تحت ثالثه
قیاس کن برین و قسمی که اختلاف سرعت با عظم ان بود
راکه رجوع میکند بحالت اولی ذنب راجع گویند و قسمی را که
رجوع نمیکند پس اگر منتهی شود بجنبشی که احساس کرده نشود
حرکت او ذنب متنقص گویند والا ذنب ثابت **و مطرقی**
نبضی را گویند که قرع کند رگ پس عود کند اندکی بجانب مرکز و قبل از — اصابع
وصول بغایت مرکز باز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط
را تشبیه کرده شده بضرب مطرقه که باز میگردد از مضروب پس مرتفع
میشود و ارتفاعی اقل از ارتفاع اول و دوبار ضاربا پس عود میکند
مره ثانیه جالینوس گفته که یافتیم در مطرقی عود را مرتین و اطبا
اختلاف کرده اند که مطرقی نبضه واحده است و یا نبضتان اختیار
کرده شیخ اول را و امام گفته که خلاف لفظی است ازبرای انکه
اگر شرط کنیم در نبضه انبساط و انقباض تامین مطرقی نبضه واحده — تامین

باشند والا انبضتين و سبب مطلق قوت قويه و حاجت شديد
و آلت صلبه است پس بطء و خفه نميكند و حصول كمال انبساط بلكه منقطع ميشود
قبل از وصول بسوئي غايت پس شدت حاجت ميخواهد قوت
را با تمام فعل او پس ملحق ميشود ضربه ديگر و گاهي سبب ضعف
قوت ميباشد زيرا كه چون قوت هو عاجز باشد از
وعايه عارض ميشود او را توقف ميان نقطه مركزيه و محيطيه از جهه
و گاهي از جهة شاغلي كه مشغول دارد طبيعت را از كمال انبساط
همچنانكه عارض شود در قرع مفرط پس نزديك زوال او تمام كند
يا ذو الفترة نبضي را گويند كه واقع شود در وي سكون دقيقي
متوقع باشد كه تمام چون مابين مسافت مثلا يا در مركز بعد از سكون
داخلي حقيقه يا يعني از انبساط ثاني پس منفصل شود سكوني
اول يا در محيط بعد از سكون خارجي بمثل ذلك و سبب
قوت يا اين سخن است يا عارض متعارض منصرف

حركت

طبيعة

طبیعة دفعة چون ثم مفرط والواقع فی الوسط نبضی را گویند که واقع
شود در دو حرکت وقتی که متوقع بود به سکون لحظه ای بین الحرکتین و فرق
میان الواقع فی الوسط و ذو الفترة آنست که قرعهٔ ثانیه در الواقع فی
الوسط بعد از تمام انبساط اول و قبل از تمام انقباض اوست و
در ذو الفترة جزئی است از انبساطی که قرعهٔ اولی اول اوست و سبب
الواقع فی الوسط شدت حاجت است بسوی ترویح که محتاج گردانیده
طبیعت را بانکه حرکت کند در وقت غیر حرکت و دلایل تنفس
در سرعت و بطؤ و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و غیرها
تمه
نکت بدلایل نبض بر حال بدن والله اعلم
در رقم خامه ام دلایل نبض نظری کن
تامل فرمائی تا شود نبض سال تاریخ نبض گیرد تو
ثرانی تمت تمام شد کار من تمام شد

دلایل البول